

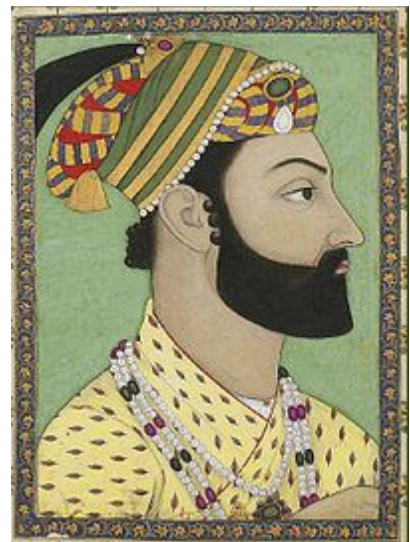
بخش یکصد و نهم

بحث چهارم

دولت احمد شاه ابدالی

در مورد نشان دولتی

همچنان در مورد نشان دولتی زمان احمد شاه قسمیکه تصاویر و پورتریت احمد شاه ابدالی نشان میدهد در عمامه او بعوض تاجی از گندم حمیلی از گوهر های ذی قیمت جلوه نمایی میکند و زمانی هم که به ضرب سکه در لاهور مبادرت کرد بعوض تاج یا نشان گندمی که به اصطلاح صابر شاه ملنگ منحیث جیغه به کلاش نصب کرده بود یک بال طاؤس، پرنده زیبای سرزمین هند نقش شده بود که این خود میرساند که خوشه گندم در سالهای نزدیک به عصر ما در نشان دولتی جا بجا شده است (مولف)



این تصویر میناتوری که به وضاحت گوهر های قیمت بهار را در عمامه احمد شاه ابدالی نشان میدهد نشانی از خوشه های گندمی که صابر شاه مجذوب بحیث جیغه به آن نصب کرده بود دیده نمیشود بلکه نشانه از الماس نایاب و منحصر کوه نور مشاهده می شود .



این هم تصویر احمد شاه درانی که توسط افغان پست تهیه گردیده و تصاویر بعدی شخصیت و سیمای سیاسی وی را نشان میدهد



این دو تصاویر سیمای احمد شاه ابدالی را با میدان نبرد وی با هندوستان را نشان میدهد

3-4-119. وضع اجتماعی افغانستان قبل از بقدرت رسیدن احمد شاه ابدالی

این عنوان را من از کتاب تاریخ صنف دوازدهم که توسط مولفان پوهنمل زلمی هوتک ؛ شیر محمد رونقی ، شیر زی بابکر خیل که توسط سرمولف عبدالغیاث غوری و به استشاره آقای سید محمود خلیق و تحت نظر مشاورین دینی ، سیاسی و فرهنگی آقایون عبدالصبور فخری ، حبیب الله راحل ، تحت نظر کمیته نظارت دکتور اسد الله محقق معین انکشاف تعلیمی و تالیف کتب درسی با طرح و دیزاین حمید الله غفاری و مصطفی محمدی در سال 1390 بخطر استفاده شاگردان صنوف دوازدهم مکاتب افغانستان تدوین و انتشار یافته است ؛ انتخاب نمودم ولی اگر نیک سنجیده میشد باید عنوان فوق اینطور نوشته میشد : **«وضع قندهار قبل از بقدرت رسیدن احمد شاه ابدالی»** اگر عنوان کتاب این طور اصلاح میشد ، جوانان افغانستان در راه شناخت تاریخ کشور شان با حقانیت درست تاریخ روبرو میشدند. چرا که هنوز نام افغانستان در زمان احمد شاه ابدالی و حتی پسرش تیمور شاه نیز بالای این خطه گزاریده نشده و صرفاً بنام سلطنت احمد شاه درانی و سلطنت تیمورشاهی یاد گردیده و در ظرف دویست سال نیز حکومت مرکزی ای در جغرافیای فعلی بوجود نیامده همیشه پادشاهانی از خاندانهای فیودالی در مراکز شهر ها خود را پادشاه میشناختند مثل خاندانهای سدوزایی هرات ، غلجائیان قندهار و شاهان کابل و بدخشان و بلخ و غیره. لذا پیش کش کردن نام افغانستان در مرحله تخت نشینی احمد شاه جوانان ما را در مورد حقایق تاریخ گمراه میسازد(مولف)

«موقعی که احمد خان ابدالی (بروایت تاریخ صنف دوازدهم) برای تحکیم یک دولت مرکزی اقدام نمود ، در افغانستان، شرایط زیر حکمفرما بود: استیلا و تجزیه افغانستان توسط قوای اجنبی ، عدم موجودیت حکومت مرکزی، رکود اقتصاد ، اوضاع نابسامان اجتماعی و تحولات سیاسی در دول مجاور ، زمینه تشکیل یک حکومت مرکزی را در افغانستان مهیا ساخته بود. بعد از کشته شدن نادر افشار در اردوی بزرگ او بی نظمی رو نما گردید . نا گفته نماند که یک بخش اردوی نادر افشار را قشون افغانی تشکیل میداد، تعداد آنها تقریباً چهار هزار نفر غلجائی و دوازده هزار سدو زائی و ازبک میرسید و نظر به پیشنهاد قوماندان عمومی نور محمد خان غلجائی و احمد خان ابدالی ، قطعات افغانی به قندهار سوق داده شدند . بعداً نور محمد خان غلجائی و احمد خان از سران غلجائی ، ازبک و هزاره تشکیل یک جرگه قومی گردید تا یک تن از اعضای جرگه بحیث زعیم یا پادشاه تعیین گردد و برای اداره و امور افغانستان حکومت را تشکیل بدهد که تشکیل همچو جرگه مورد قبول همه سران اقوام گردید.»

چیزی که قابل نقد است و باید به آن روشنی انداخته شود موجودیت سواران ازبک که از خپوه و سمرقند در اردوی نادر شاه افشار موجود بود که تحت قیادت احمد خان بود . احمد خان پس از اطلاع یابی از کشته شدن نادر افشار به شکستادن قوای افشاریان در سراپرده نادری در قوچان و کسب ظفر سپاهیان افغانی و ازبکی تحت قومانده احمد خان اهم از ازبک و افغان هر کدام بعد از شکستادن قوای افشاریانی که در توطئه قتل نادر شاه افشار اشتراک داشتند ، پس از پیروزی و بدست آوردن غنایم از سراپرده نادری ، هر کدام بطرف مقصد خود حرکت کردند یعنی سوران ازبک شامل در سپاهیان احمد خان بعد از گذشتن از مشهد راهی شمال شدند و احمد خان با سپاه افغانی به عزم قندهار از هرات راه را بطرف جنوب تغییر دادند که در عساکر احمد خان سربازان ازبک وجود نداشت (ژان کوره ، خواجه تاجدار ، 40-45)

همچنان در مأخذ زمان ر ویکرد ا حمد خان به قندهار از فعالیتها و اداره بالفعل اردوی افغانی نادر شاه افشار که مستقیماً تحت قیادت احمد خان بود از نور محمد خان غلجایی یادی نشده است و چنین بنظر میرسد که در حین شکستادن قوای افشاریان در قوچان، این اردو که دارای دو بدنه افغانی و ازبکی بود در آخرین ساعات وقتی بالای تقسیم غنایم بین سپاهیان ازبکی و افغانی موافقه شد ستاد فرماندهی و ابتکار عمل در جنگ سرا پرده نادری در قوچان باز هم بدست احمد خان بود که البته بعد از شکست قوای افشاری و بدست آوردن غنایم جنگی و گذشتن از هرات ازبکان بجانب مرو، راه خود را بطرف شمال، و آنطرف آمو دریا ، و سپاه افغانی به قیادت احمد خان ، راه خود را بطرف جنوب بعزم رسیدن به قندهار تغییر داد که در این مسیر احمد خان خاکه اعضای کابینه خود را به روایت (Robert D Mc Chesney) تاریخ نویس امریکایی که تحقیقات گسترده ای در مورد شرق میانه ، ایران و افغانستان داشته است و کذا از طرف داکتر لکهارت ؛ صاحب مجمل التواریخ؛ عبدالحسین نوایی و مار تیمور دیورند نیز در فعل و انفعالات سفر سوق الجیشی احمد خان به قندهار نور محمد خان غلجایی نقشی نداشته و از همین سبب است که بمجردی که به قندهار میرسند نور محمد خان زندانی و سپس از اثر بی کفایتی اعدام میگردد که در بحث های قبلی مفصلاً به موضوع پرداخته شده است (مؤلف).

تاریخ صنف دوازدهم به ادامه می نویسد: «جرگه مزار شیر سرخ در قلعه نظامی نادر آباد در قندهار منعقد گردید و برای مدت نه یوم ادامه پیدا کرد . اعضای جرگه بیک فیصله نهائی نمی رسیدند ، زیرا هر خان ، مقتدر خواهان سلطنت بود و تنها کسیکه در این جرگه خاموشی اختیار کرده بود ، احمد خان ابدالی بود ،

زیرا احمد خان تعلق به قبیله سدوزائی داشت که از لحاظ کمیت نسبت به دیگر قبایل کوچکتر بود بالاخره در روز نهم، اعضای جرگه چنین فیصله نمودند که یکی از اعضای جرگه را بحیث حکم انتخاب نمایند. شخص مذکور یک روحانی بوده بهیچ قبیله تعلق نداشت و حتی باشنده قندهار هم نبود. او همان صابر شاه کابلی پسر متصوف معروف پیر لایخوار بود که همه مردم قندهار بوی ارادت و اعتماد داشتند و این صوفی سیاست مدار از جا برخاسته احمد خان ابدالی را معرفی نمود و چند خوشه گندم را عوض تاج شاهی در عمامه او نصب کرد. خان های بزرگ ناگزیر به احمد شاه بابا بیعت کردند و او را بحیث پادشاه افغانستان قبول نمودند. [1]

ولی تا جایکه وقایع تاریخی مشعر است احمد خان ابدالی، از همان روز اول بعد از پیروزی یافتن بر قوای قاتلین نادر شاه افشار مصمم به سلطنت قندهار بود، سیاست انفعالی یا خموشی در برابر خوانین و فنودالان قندهاری را هرگز پیشه نکرده، بلکه او با نیروی سرپا مسلح چندین هزار نفری که هر کدام شان حاضر بودند در راه احمد خان و رسیدن به موضع سلطنت قندهار از جان بگذرند و به علاوه احمد خان خزینه و ساز و برگ نظامی و اشیای قیمتی سرپرده نادر شاه افشار را از محل قرار گاه وی از اثر یک حمله متهورانه بقسم غنیمت بدست آورد که میتوانست توسط حصه نا چیزی از آن گنجینه، خوانین بیش خواه قندهاری را مطیع خود گرداند و از جانبی هم احمد خان فرزند زمانخان ابدالی و خواهر زاده عبدالغنی خان الوکوزایی که زمان درازی والی قندهار بود و در بین مردم قندهار شخصیت بارز، جنگجو، هوشیار و آشنا با سیاست زمانه خودش و همچنین از رهگذر مادی نیز سر آمد همه شان بود لذا هرگز ضرورت نداشت که سیاست انفعالی پیش گیرد و منتظر بماند تا پیر صابر شاه مجذوب به او سر نوشت تعیین کند. از اینها که بگذریم سیاست مسامحه احمد خان هرگز سیاست منفعلانه در برابر خوانین و زور مندان قندهاری نبود بلکه او جهان را از دریچه جهان بینی خودش و تجاربی که از همراگی با نادر شاه افشار کسب کرده بود میخواست قضایا را از دایره عقلانی و سیاست درست دنبال نماید. نادر شاه افشار در دشت مغان باوجودیکه حدود یکصد هزار نیروی آماده خدمت و جنگ در اختیار داشت و از جانبی سران کشور های مجاور را نیز دعوت نموده بود تا در جلسه تأیید سلطنت و پادشاهی او مردم ایران مهر تأیید و قبولی بگذارد از سران حاضر در مجلس خواست تا زعیم خود شان را انتخاب نماید. ولی کسی را یارای آن نبود که در برابر نادر شاه افشار کاندید زعامت گردد لذا همه یا از ترس و یا از روی اجبار باوجودیکه به خانواده صفوی رضا مندی داشتند حاضر شدند نادر شاه افشار را بپذیرند در غیر آن عواقب وخیمی شاید دامنگیر معاندین نادر شاه افشار میشد. او احمد خان نیز در دشت مغان هم رکاب نادر بود و سیاست های نادری را نیک در مخیله خود برای یک زعامت آینده جاه میداد. این یک قضیه واضح و حل شده است که احمد خان با داشتن ذخایر بی مانند از خزینه نادری و سپاهیان آماده بهر گونه خدمت مجهز به انواع سلاحهایی تهاجمی عصری آن زمان که از اردوی نادر شاه افشار کسب کرده بود و با مزاح سالم و قوی و داشتن فکر سلیم و رای ثاقب و در موجودیت قبیله متحد خودش و علی الظاهر همراهی و توأمیت اسران اقوام از قبیل حاجی جمال خان بارکزی، شاه ولیخان بامی زایی، سردار جهان خان، شاه پسندخان، نور محمد خان علی زایی، عبدالغنی خان، محبت خان فوفلزایی، موسی خان اسحق زایی مشهور به دانگی، و نصر الله خان نورزی که هر یک شان اشخاص با نفودی در بین عشیره خود بودند به طرفداری احمد خان علم کرده بودند که برای وی دغدغه ای بخاطر بر گزیده شدنش به سلطنت قندهار وجود نداشت بلکه میخواست با استفاده از ظرافت های سیاسی

¹ تاریخ صنف دوار هم مکاتب افغانستان، توسط گروه مولفین رسمی دولتی که داخل نصاب تعلیمی افغانستان میباشد ف سال 1190، ص 8.

در دل مردم جاه باز کند لذا دست به تشکیل جرگه شیر سرخ در نادر آباد قندهار شد و اگر موضوع پیر صابر شاه احیانا درست باشد باز منحنی یک وسیله ای شاید خواسته است مردمانی را که از سیاست های جاری چیزی نمی فهمند فریبی بیش نبوده باشد. از این سیاست یک مرتبه محمد داود خان رئیس دولت افغانستان نیز استفاده کرد: در دهه پنجاه زمانیکه محمد داود خان زعامت افغانستان را توسط یک کودتای نظامی بدست آورد و پادشاهی محمد ظاهر پسر عم خود را ساقط اعلام کرد دست به تشکیل جرگه ای زد که ریاست آنرا (عزیز الله واصفی) به عهده داشت و در آن مجلس (عزیز الله واصفی) اظهار داشت که داود خان خود را به ریاست جمهوری کاندید نکرده و علاقه مند نیست که رئیس جمهور شود لذا هر کسی که علاقه مند کاندید شدن در پست ریاست جمهوری باشد بفرماید. ولی هیچکس را یارای آن نبود که در برابر داود خان که شخصیت مستبدی بود استاده شود و خود را کاندید نماید لذا همه سکوت کردند و در اخیر هم از داود خان خواهش شد که این وظیفه خطیر را منحنی رئیس جمهور افغانستان بپذیرند.

مثال جرگه شیر سرخ نیز مثال همان جرگه ای بود که داود خان نیز آنرا ترتیب داده بود در حالیکه از اول نتیجه معلوم بود و بایست در تاریخ که برای جوانان تدوین میگردد حقایق تاریخی با استنهاد قوی رویکرد واقعی داشته باشد.

همچنان در شروع بحث فوق از قول تاریخ صنف دوازدهم که از صافی ها و فلتر های ذواتی که در فوق نامشان را ذکر کرده ام گذشته، آمده است که: «افغانستان گویا که در قرن هژدهم فاقد یک دولت مرکزی بوده و دلیل آنرا تجزیه توسط قوای اجنبی ذکر کرده اند» که توجه در این دو نکته اساس حقایق تاریخی این سرزمین را باز گو خواهد کرد به این معنی که در قرن هژدهم حکومت و رقبه ای بنام افغانستان وجود نداشت و این نام محصول دست اجنبیانی است که با سیاست دست برتری قبایل حاکم بر این حدود نرسیده گذاشته شد. احمد خان ابدالی که با ساز و برگ نظامی پیشرفته که میراث نادر شاه افشار بود و سواران ورزیده بدون تعلل و ضیاع وقت خود را به قندهار رسانیده و پیش از آنکه سایر خوانین و اقوام غلجائی و سدوزائی اقوام و عشیره های پر قدرت خودشان را جمع و جور نمایند در معیت نه نفر از اراکینی که از مشهد و هرات باوی آمده بود بند و بست کرده خود را «پادشاه درانی» که نام قبیله وی است نامید نه پادشاه افغانستان. بعداً که احمد شاه فوت کرد عین کار را تیمور شاه پسرش که به پادشاهی رسیده بود بالای رقبه و قلمرو خود گذاشت «دولت تیمور شاهی».

همچنان اشاراتی به پیر صابر شاه ملنگ و تاج گذاشتن به عمامه وی نیز شده است که از آن مفصلاً در مباحث قبلی اشارات مبسوطی شده است.

چون اساس این تاریخ مبنی بر پروژه های دگر اندیشی جوانان میباشد نمیتواند منحنی یک مبع سره وی غش در تاریخ افغانستان استفاده شود. (مولف)

اما نویسنده کتاب افغانستان در "پنج قرن اخیر" زمان قبل از احمد شاه را اینطور اذعان داشته است:

«در اواخر سده پانزدهم بخش بزرگی از خراسان در حیطة قدرت یک شعبه از بازماندگان تیمور گورکانی بود که در تاریخ بنام تیموریان هرات معروف اند. سلطان حسین میرزای بایقرا ء زمامدار معروف این سلسله مثل سایر شهزادگان تیموری در ادب و هنر علاقه فراوان داشت و با داشتن وزیر دانشمند چون امیر علی شیر نوایی که در هر دو زبان ترکی و دری شعر میگفت دربار او وجود فضیلتی چون نور الدین عبدالرحمن جامی و بنایی و غیره در شعر و میر خواند و کمال الدین عبدالرزاق و حافظ ابرو در تاریخ نویسی، بهزاد در نقاشی و میر علی و امثال آن در خطاطی مشرف بود.

در بخش شرقی و جنوبی خراسان، اعنی کابل و قندهار سلسله دیگری حکمرانی میکرد که مؤسس آن شخصی بنام "ذوالنون ارغون" از بقایای ایلخانیان بود. وی مردمان هزاره و نکودری را مطیع ساخت قندهار را بعنوان پایتخت انتخاب کرد و برای مدت کوتاه بر هرات هم دست یافت. هر چند تیمور شخصاً خراسان را به قهر و غلبه فتح کرده خرابی زیاد در آن بار آورد، اما جانشینان وی تمدن و فرهنگ محلی را جلب و جذب نموده فرهنگ خراسانی گرفتند. از اثر حملات مغولها بر فلات ایران و چین مرادوات و رفت و آمد گسترش یافت که باعث احیا و باز گشایی راه قدیمی ابریشم و پیوند این دو خطه ای از جهان گردید.

اتفاقاً در همین وقت موج بادیه نشینان سرزمین های شمالی بنام اوزبک که در شمال آمودریادر دشت قبچاق سکونت داشتند، به رهبری قائد شان محمد شیبانی معروف به شیبک خان برای بدست آوردن چراگاه به جنوب رو آوردند، و پس از قطع ماواءالنهر بخراسان سرازیر شدند، سلطان حسین که دولتش به اثر جنگ داخلی ناتوان شده بود، به دشواری توانست از شهر هرات دفاع کند، اما حوالی و اطراف و روستا های آن پامال شد. و پس از در گذشت سلطان در سال 883 / (1504) ازبکان بر هرات هم دست یافتند و آنرا تاراج کردند.

ظاهراً چنین می نمود که پس از این حادثه دولت جدیدی در خراسان ریشه یابد، اما چنین نشد، زیرا مقارن این زمان دو نیروی تازه نفس یکی در شرق و دیگری در غرب (خراسان) توسط دو شخصیت تاریخی در حال پیروزی بود که موجودیت آنها از شکل گیری دولت ازبک در خراسان جلوگیری کرد، بلکه خطه مذکور را بعنوان واحد سیاسی جدا گانه و مستقل برای مدت درازی از نقشه جغرافیا محو نمود. این دو دولت عبارت بودند از دولت بابری معروف به دولت مغولی هند و دولت صفوی برهبری شاه اسماعیل اول در ایران شد